



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی

بخش اول

مقاله‌ها و گزارش‌ها



پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

آبشخور بحار

نقد کتاب مشرعه بحار الأنوار، الشَّيْخ مُحَمَّد أَصْف الْمُحْسِنِي، ٢ ج، چاپ اول، قم: مکتبه عزیزی، ۱۳۸۱ هـ. ش. / ۱۴۲۳ هـ. ق.

جويا جهان بخش

۱. دیری است که میراثِ حدیثی شیعه به افراط و تفریطی نامبارک از سوی ناظران و ناقدانش دچار گردیده: گروهی لا اَبالیانه و بدون اندوخته علمی و حدیث‌شناختی کافی به نقدِ احادیث می‌پردازند و هر حدیث و مأثوری را که به عاداتِ ذهنی و پسندهای اجتماعی ایشان ناسازگار بنماید، مشکوک بل مردود و مجعول اعلام می‌کنند. گروهی دیگر - ولو در زی دانا به اصول و محققِ خبیر - هر گونه ارزیابی نقادانه را در حقّ متن و سندِ حدیث که به نفی آن یا نفی مرکوزاتِ ذهنی و آباء و اجدادی ایشان مُنجر شود، ناخوش می‌دارند و جُمودی را که اسماً به اخباریان نسبت می‌دهند، خود عملاً فرا می‌نمایند و اعمال می‌کنند.

آنچه در این میان، قربانی می‌شود، مصلحتِ اَمّت و حقیقتِ دیانت است؛ زیرا شناخت و ارزیابی حدیث، نه علمی تجمّلی و هنری انتزاعی، که واجدِ ثمراتِ عینی فراوان در حیاتِ دینی و دنیوی مسلمانان است، و از همین رو «واجبِ کفایی» هم هست.

مشرعه بحار الأنوار - که در واقع تعلیقه‌ای است عیار سنجانه بر بحار الأنوار علامه مجلسی - رضوانُ اللهِ علیه - شاید یکی از گامهایی باشد که بتواند ما را به سوی تجدیدِ حیاتِ «نقد الحدیث» پویا و کارآمد رهنمون شود و دستِ کم با درانداختنِ پاره‌ای پرسشها و انگیختنِ برخی نقدها، این راه را هموارتر و سنجه‌ها را مُهذب‌تر نماید.

۲. قصد صاحبِ مشرعه این بوده است که تعلیقه‌ای بر بحار الأنوار بنگارد و در آن تعلیقه روایاتِ معتبر را از غیر معتبر متمایز سازد تا بدان ترتیب بهره‌وری میانه حالانِ اهلِ علم و نویسندگان و

و عَظا و مَبْلَغَان ... از بحار الأنوار سهل تر و بی‌گزندتر گردد و با پرهیزاندن از برخی روایاتِ مردود و درنگ آفریدن در مواجهه با روایاتِ مشکوک و مشتبّه - به قول نویسنده - از «غرق» و «هلاک» نامتخصّصانی که در بحار وارد می‌شوند، جلوگیری شود (نگر: ۶/۱ و ۷ و ۱۱).

نویسنده در مشرعه عنوان و شماره و نشانی هر بابِ بحار را یاد می‌کند و روایاتِ معتبرِ آن را با ذکر شماره مشخص می‌نماید (نگر: ۷/۱ و ۸).

در مشرعه غالباً، روایاتِ شماره‌دار، موردِ بررسی و اظهارِ نظر قرار گرفته و نویسنده پرداختن به بیشترینِ روایاتی را که در اثنايِ گفتارِ علامه مجلسی می‌آید - اعم از آنکه مُسند باشد یا نه و علامه آنها را صحیح شمرده باشد یا نه - بیرون از حوزه کار خود در این تعلیقه تلقی کرده است (نگر: ۴۱۰/۲).

اصول و منهجِ رجالی موردِ اتباعِ مؤلف در مشرعه بحار الأنوار، چنان که خود تصریح کرده (نگر: ۱۶/۱) و بارها بدان ارجاع داده است، همانهاست که در چاپِ چهارمِ بحوثِ فی علم الرجالِ وی آمده و علی الظاهر داشتنِ آن کتاب برای کسانی که می‌خواهند از مشرعه استفادتی محققانه بپرزند ضروریست.^۱

بخشِ معتابیهی از مشرعه بحار الأنوار را مباحثِ تفسیری به خود اختصاص داده است. نه فقط از آن روی که این مباحث به طورِ پراکنده و به اقتضای بحث در بابِ روایات، در حدیث پژوهی مجالِ طرح می‌یابند؛ بلکه بیشتر به جهتِ آنکه مؤلف در بسیاری از موارد به تأمل و تدبّر در آیات قرآنی مذکور در آغازِ ابوابِ بحار می‌پردازد و نکاتِ مُستفاد از آن آیات را گوشزد می‌کند (نمونه راه، نگر: ۵۶/۱ و ۶۱ و ...).^۲ در بهره‌گیری از مشرعه بحار الأنوار و جدا کردنِ روایاتِ معتبر از غیرِ معتبر، اگرچه با پذیرشِ مبانی نقّادی و ارزیابیِ صاحبِ مشرعه، همواره باید چند نکته را ملحوظ داشت (که خودِ صاحبِ مشرعه نیز آنها را یادآور شده):

یکی آنکه، گاه صاحبِ مشرعه روایتی را غیرِ معتبر دانسته، نه از آن رو که لزوماً راویِ آن ضعیف یا مجهول بوده است، بلکه به سببِ مُحَرَّر شدنِ حالِ رجالیِ راویِ نزدِ صاحبِ مشرعه؛ به‌ویژه که تُراثِ رجالیِ همواره در برابرِ گسترهٔ تُراثِ حدیثی به نوعی محدودیت و عدمِ استیعاب دچار است (نگر: ۸/۱).

دوم آن که، سنَدِ بعضِ روایات در بحار معتبر نبوده، ولی چه بسا همان روایات در مأخذِ دیگر مانند کتب اربعه و کتبِ صدوق و رجالِ کُشی یا وسائلِ الشّیعه یا جامعِ الأحادیث، و یا حتی بابتی دیگر از بحار، سنَدِ معتبر داشته باشد و چون مبنايِ مشرعه تعلیق بر بحار بوده است، مؤلف خود را موظّف به اشاره به یکایکِ این موارد ندیده و جز به ندرت از این روایات یاد نکرده است. بنابراین، حکم به عدمِ اعتبارِ سنَدِ چُنین روایاتی نسبی است و تنها سنَدِ بحار در آن ملحوظ گردیده (نگر: ۸/۱ و ۱۶۵/۲ و ۲۸۲ و ۳۸۴)؛ لذا شایسته است پژوهنده خود به دیگر منابع رجوع کند (نگر: ۱۶۵/۲).

سوم آنکه، در مواردی هر چند سندِ روایت معتبر بوده است، به خاطر اشکال یا ابهامی که در بابِ مأخذ اصلی آن در میان بوده، روایتِ مزبور از دائره روایاتِ معتبر خارج گردیده است. چه در این موارد یا مؤلفِ مأخذ اصلی مجهول بوده یا نسبتِ کتاب به مؤلف محلّ تردید بوده و یا نسخ کتاب از طریقِ «وجاده»، و نه از طریقِ «مناوله» و «عنعنهُ متصل معتبر»، به دستِ صاحبِ بحار رسیده بوده و لذا در زنجیره ارتباطی روات (از مجلسی - علیه الرحمه - تا به معصوم - علیه السلام) اشکال یا ابهامی پدید آمده (نگر: ۱۴/۱).

نمونه را، مدوّن تفسیر موجودِ منسوب به علی بن ابراهیم قمی، مجهول است و در آن روایاتِ قمی با روایاتِ ابوالجارودِ زیدی درآمیخته (نگر ۱۴/۱ و ۱۵)؛ یا نسبتِ کتابِ اختصاص به شیخ مفید محلّ تردید است (نگر ۲۷/۱ - ۳۰ و ۲۸۲ و ۴۰۴ و ۴۰۵).

نمونه دیگر، تفسیر منسوب به امام حسنِ عسکری - علیه السلام - است که هم طریقِ آن مجهول است و هم به مجموعیتِ آن حکم شده و لذا صاحبِ مشرعه بر آن اعتماد نمی‌کند (نگر: ۵۳/۱ و ۵۴ و ۳۲۵).

نمونه دیگر، شماری از متون است که نسخه آنها از طریقِ «وجاده» و نه «مناوله» و «عنعنهُ صحیح»، به علامه مجلسی - قدس الله روحه العزیز - رسیده (دستِ کم به اعتقادِ صاحبِ مشرعه)؛ و لذا در این گونه متون مُحرَر نمی‌توان داشت نسخه‌ای که به دستِ علامه مجلسی - رضوان الله علیه - رسیده سالم و خالی از دخل و تصرف و تحریفِ دیگران بوده باشد (نگر: ۲۲/۱ - ۲۴) صاحبِ مشرعه، قُرب الإسنادِ حمیری (نگر: ۲۶/۱ و ۲۷ و ۱۴۳ و ۳۲۵) و محاسنِ برقی (نگر: ۳۳/۱ و ۴۴ و ۵۵ و ۱۴۳) و بصائر الدراجاتِ صفّار (نگر: ۵۱/۱ و ۵۴ و ۸۷ و ۴۰۴ و ۴۰۵) و کتابِ علی بن جعفر - علیه السلام - (نگر: ۲۳۴/۱ و ۲۳۵ و ۱۴) و قصص الانبیاء - علیهم السلام - (۲۸۲/۱) را از این دست قلم می‌دهد و حتی در حکم به صحتِ نسبتِ امالیِ شیخ الطائفه (نگر: ۴۹/۱) و امالیِ شیخ مفید (نگر: ۵۵/۱ و ۵۶) نیز درنگ می‌کند.

چهارم آنکه، در مواردی روایاتِ غیر معتبر از حیثِ سند، به تواتر معنوی یا اجمالی می‌رسند و در این موارد به قدرِ مشترک آنها تمسک می‌شود. مؤلف گاه بدین موارد تصریح کرده و در شماری از ابواب نیز - چنان که خود در مقدمه خاطر نشان نموده است (۹/۱) - تصریح نکرده است؛ فلا تتقل.

۴. بر خلافِ کثیری از معاصران، صاحبِ مشرعه در مواجهه با آراءِ صدرالدین شیرازی (ملأصدرا) و علامه طباطبایی - رضوان الله علیهما - شیفتگی نشان نمی‌دهد (نگر: ۸۸/۱) و حتی نوعی نادلخوشی از فلسفه خاوری و باختری و حتی «حکمتِ موسوم به متعالیه» از خود فرا می‌نماید (نگر: ۱۳۴/۱). نیز دلیرانه آراءِ صاحبِ المیزان - قدس الله روحه العزیز - را نقد می‌کند (نگر: ۲۰۸/۱).

فارغ از آنکه صاحبِ مشرعه را در ناهمنوایی با مآصدرا یا عَلماء طباطبایی - رضوان الله تعالی علیهما - تا چه حد مُصیب بدانیم، این خصیصه او را محتاطانه باید از نقاطِ قوتِ مشرعه محسوب داشت؛ زیرا روحِ تَفَلُّسُف در زمانه ما چنان بر علوم دینی پنجه قاهرانه افکنده و عللِ سیاسی و اجتماعی به غلبه تَفَلُّسُف بر دیگر اصنافِ دین پژوهی مدد رسانیده است که به جرئت می توان ادعا کرد امروزه فلسفیدن در حوزه ها جای را بر علوم شرعی اصلی چون قرآن و حدیث و کلام (تا حدی که شرعیتش را مسلم می دانیم)، تنگ کرده و گویی انتقامِ ستمی را که از سوی متشرعان در برخی روزگاران بر فلسفه رفته^۲ اینک از شریعت می ستاند!

بگذریم... مشرعه بر بحثهای تفصیلی کلامی و عقیدتی و فقهی و اصولی و... و فی الجمله و دین پژوهانه ای اشتمال دارد که اینجا و آنجا - به مناسبت - مجالِ طرح یافته اند:

بحثِ مفصل در عاقبتِ نامعتقدان به امامت (۲۲۳/۱ - ۲۲۷)، تفسیر «الشقی من شقی فی بطنِ أمه...» (۱۴۵/۱ - ۱۴۶)، بحث در تعددِ زوجاتِ پیامبر - صلی الله علیه و آله - و دفع شبهه کژاندیشان (۳۰۷/۱ و ۳۰۸ و ۳۸۸ - ۳۹۰)، بحثِ دینِ آباء و نبی - صلی الله علیه و آله - و... (۳۰۴/۱ و ۳۴۱ و ۳۴۲)، اثباتِ نبوتِ خاصه (۳۰۹/۱ - که در حدّ یک تکنگاری، شایسته بسط است)، بحث در «ان حدیثنا صعب مستعصب...» (۸۷/۱ - ۹۰)، بحث درباره تقلید در اصول دین (۶۶/۱ و ۶۷)، درباره جامعیت کتاب و سنت (۸۰/۱ - ۸۵)، درباره نقل به معنا در حدیث و ثمراتِ مترتب بر آن (۷۷/۱ - ۸۰)، و... .

پاره ای مباحث اجتماعی و سیاسی و به ویژه تنبیه به خطری که از جانب وهابیان عموم مسلمین را تهدید می کند نیز در کنارِ مباحثِ مدّرسی و نظری محض مطرح گردیده است.

مؤلفِ مشرعه در ابرازِ مخالفت با وهابیان - تا مرز نفرین صریح - بی پرده عمل می کند و با ظرافت سستی آراء و انظار ایشان و جنایات فرهنگی حکومتگران سعودی را مورد تبیین و تحلیل قرار می دهد (نگر: ص ۱۰۶ و ۱۰۷ و ۱۱۶ و ۴۱۴). وی می گوید: «بحث مهم، میان مسلمانان و وهابیان، همانا تفسیرِ عبادت و تعریفِ آن است، زیرا محض تعظیم انبیاء و اوصیاء و شعائر حرام نیست تا چه رسد به آنکه، چنان که این گمراهان معتکف بر درگاه پادشاهان سعودی و اهانتگر به مقام خاتم المرسلین - صلی الله علیه و آله - می پندارند، شرک باشد!... تعظیم انبیاء و اولیاء، خواه در زمان حیات و خواه ممات، پسندیده است، و هر که شعائر خداوند را مُعْظَمِ بدارد، آن از پروا و پرهیز دلهاست.

شفاعتِ جُستن و توسلِ همان گونه که بالاتفاق در موردِ زندگان رواست، در موردِ مردگان نیز رواست، زیرا که روح، چنان که قرآن در آیه های متعدّد نشان می دهد، بقاء دارد، و شهیدان، تا چه رسد به انبیاء و رُسل که به مراتب برتر از شهیدان اند، نزدِ پروردگارش زنده اند و روزی می خورند... جانهای پاکِ پاکیزه صاحب کمال در حال حیات و ممات، می توانند میانِ بندگان و پروردگارش وساطت کنند و پندارِ محو جانها پس از مرگ یا ناتوانی آنها، ناشی از جهالتِ بین و مخالفت با قرآن است.

به هر روی، عبادتی که ویژه خدای متعال و از برای غیر او حرام است...، به معنای مطلق تعظیم نیست، بلکه تعظیم در مواردی جائز یا حتی مستحب است، مانند تعظیم والدین و بال فروتنی برایشان گشودن...، و تعظیم و توقیر پیامبر - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - و تعظیم جمیع شعائر خداوند مانند کعبه و مشاهد مشرفه و مساجد و... هیچ‌یک از اینها لغتاً و عرفاً عبادت (پرستش) آنچه مورد تعظیم است، نیست و این وهابیان گمراه نادانند که بر خلاف لغت و شرع معنایی خاص از برای عبادت اختراع کرده‌اند!...» (نقل به معنا و تلخیص از: ص ۱۰۶ و ۱۰۷).

در زمرة مباحثی که صاحب مشرعه مطرح می‌سازد، آراء نادر یا شاذ نیز هست: امکان قائل شدن به اینکه آدم ابو البشر - علیه السلام - نخستین انسان آفریده شده در جهان هستی نباشد (۲۱۲/۱)، تردید در اینکه حضرت عیسی - علی نبینا و آله و علیه السلام - به قتل رسید یا به مرگ طبیعی در گذشت (۲۹۱/۱)، تردید در حیات ظاهری فعلی حضرت عیسی - علیه السلام - (۲۹۶/۱ و ۲۹۷)، و... .
۵. یکی از ایستارهای صاحب مشرعه که بجد خورند درنگ و بازاندیشی است، ایستار وی در باب روایات طولانی است.

او با توجه به دشواری ضبط دقیق مذاکراتی که در یک مجلس رخ می‌داده یا سخنانی که رانده می‌شده است در زمان قدیم، می‌گوید:

«اعتماد بر روایتهای طولانی، حتی اگر اسانید آنها صحیح باشد، مشکل است، تا چه رسد به آنکه اسانیدشان هم ضعیف باشد» (۲۳۶/۱)، «... به می‌بایست ناگزیر درباره روایتهای طولانی احتیاط کرد.» (۲۹۰/۱).

او در باب روایتهای طولانی می‌پرسد: «در این روایات چگونه اینها را ضبط کرده‌اند؟... در پاره‌ای جایها شخص قطع پیدا می‌کند که بیشترین کلمات این روایات از غیر امام است، چنان که در نقل دعای عرفه از امام حسین - علیه السلام - چنین است، چه راوی آن روز در صدّد ضبط حدیث نبوده تا کاغذ و دوات فراهم کند، و ثانیاً ممکن نیست نویسندگان عادی همپای گفتار گوینده در کتابت الفاظ سرعت به خرج دهند و این امری مجرب و محسوس است. حفظ چنین دعای طولانی هم بتمامه غریب است. آری، اگر ثابت شود که راوی کتابت می‌نموده و گوینده بر وی املا می‌کرده است، می‌پذیریم، ولی ثبوت گفتار گوینده به احتمال املاء و کتابت در آن ازمنه و همچنین ثبوت آن به احتمال قوت حفظ راوی، محل تردید است. گاه باشد که پاره‌ای از خبر طولانی از امام - علیه السلام - و دیگر بخشهای آن از راوی و تفسیر او (بر خبر) است. این احتمال از دور زمان درباره روایات تفسیر منسوب به قمی به نظرم می‌رسید، والله العالم...» (۲۸۰/۱ و ۲۸۱).

مسئله حل تعارض اخبار نیز از مسایل جدی مطرح در مشرعه بحار الأنوار است.

دغدغه صاحب مشرعه، برای به رسمیت شناختن و حل تعارض برخی اخبار شیعی و سنی با مسلمات عقیدتی و دینی اسلامی، شایسته تحسین است، به‌ویژه آنکه برخی حریصانه به نقل این اخبار اهتمام می‌کنند و از نقد و حل تعارض آنها با مسلمات، متغافلانه تن می‌زنند.

صاحبِ مشرعه در همین راستا می‌نویسد: «در احادیثِ شیعه و اهلِ تسنن مشکلاتی هست که عالمان هر دو طرف آنها را به وجوه متفرقه توجیه کرده‌اند تا از این اخبار دفاع نمایند. از جمله این مشکلات، وعدهٔ ثوابِ کثیر است بر پاره‌ای از اعمال به نحوی که عقلِ دینی آن ثواب را بعید می‌شمارد، بلکه بنابر قواعدِ دینی مُحال می‌داند...»

در روایاتِ این باب آمده است که موحد به بهشت در می‌آید و در بعضی آنها آمده که: خواه غمَلِ نیکو کند یا بد کند؛ و در بعضی آنها آمده که خداوند به عزت و جلال خویش سوگند یاد کرده است که اهلِ توحیدش را جاودانه عذاب نکند. این به رغمِ آن است که در اسلام مُسَلَّم است اعتقاد به نبوت و معاد هم در ورود به بهشت شرط است و مُجَرَّد اعتقاد به وحدانیت در این باره کفایت نمی‌کند. در بعضی روایات آمده که هر که فلان دعا را بخواند گویی بارها قرآن را ختم نموده است. باز این به رغمِ آن است که بیشترین جملاتِ دعای مذکور در قرآن هست.

به هر روی می‌توان اشکالِ این باب را بدین نحو که توحید ورودِ موحد را که به بهشت اقتضا می‌کند، حل کرد و آشکار است که «مقتضی» در ضرورتِ ترتب آنچه موردِ اقتضاست، مانند «علت» تا مه نیست، بلکه به وجودِ شرط و فقدِ مانع نیاز دارد. هر چند این توجیه است، توجیهِ قریبی است؛ «و الله اعلم» (نقل به معنا از: ص ۱۰۳).

می‌نویسیم: هر چند شاید در تعیینِ برخی مصادیق و نحوهٔ اشکال با صاحبِ مشرعه همداستان نباشیم و انصافاً هم علی‌الظاهر او به وجوه و جبهی که در باب قرائتِ همان دعا و... قابل طرح است، توجه نکرده و اصلاً پاره‌ای از آنچه تعارض پنداشته شاید تعارض نباشد،^۲ نفسِ توجه وی به این مقوله و لزومِ ارزیابی اخبار از این منظر، قابل ستایش است.

صاحبِ مشرعه، دربارهٔ روایاتِ بابِ «علل الشرايع و الأحكام» بحار، می‌گوید: «اولاً، اسانیدِ روایاتِ مورد اشاره، همگی جُز یکی، ضعیف و غیر قابل اعتماد است... از حیث متون هم بعضی عللِ مذکور در آنها معقول و لکن شمارِ زیادی از آنها... مناسبِ مقامِ امام - علیه‌السلام - نیست و خُردها از پذیرش آن سرباز می‌زنند؛ بلکه اینها شالودهٔ شریعت را در بابِ حلال و حرام و واجب [و] مستحب به و هُن می‌افکنند. بنابراین نباید بر آنها اعتماد کرد و با ضعفِ سندی و متنی که دارند نباید در مؤلفات و در سخنرانی برای مردم آنها را آورد، والله العالم» (۱۶۶/۱ و ۱۶۷).

باز می‌گوییم: هر چند شاید در مصادیق بتوان با مؤلفِ مشرعه ناهمداستان بود - و اگرچه احتمال می‌توان داد وی برخی از نقدهای افراطی و متعارض پنداریهای خود را در این باب هم مجالِ طرح داده باشد، اصل تذکرِ وی مبنی بر احتیاط در مواجهه با روایاتِ عللِ شرايع، خوردنِ عنایت است.

گفتنی است که صاحبِ مشرعه در مواردی هم با تنبّه و تنبیه به پاره‌ای ظرایف، به حل برخی تعارض‌نمایی‌ها اشارت کرده و پرده از عدم تعارضها برداشته است. نمونه را، ناظر به بعضی روایات که در آنها، ألفاظی از «تنزیل» دانسته شده و این الفاظ در «هرآن کریم» نیست، نکته بسیار مهم و کلیدی

را خاطر نشان ساخته است و آن اینکه روایات مذکور، حتی اگر صحیح باشند بر وقوع نقص و تحریف در قرآن دلالت نمی‌کنند؛ چه، هر چند همه قرآن مُنزَل است، هر مُنزَلی از قرآن نیست (نگر: ۴۴۰/۱).
 ۶ یکی از موضوعاتی که به حق مورد توجه بلیغ صاحبِ مشرعه بوده است، مسئله خطبای دینی و وعظ و اهلِ مَنبَر و کیفیت نقل و ترویج احادیث از جانب ایشان است.

صاحبِ مشرعه بددُرُست خاطر نشان می‌کند که «استنادِ قول یا عمل به شخصی، جز از طریق علم یا اطمینان یا حجتِ شرعی، صحیح نیست»؛ لذا به واعظان و خطیبان سفارش می‌کند در بهره‌گیری از روایاتِ نافع و آموزنده‌ای که به کارِ موعظه و ارشاد می‌آیند، اگر سندِ روایات صحیح نباشد، از نسبت دادن آنها به امام - علیه‌السلام - پرهیز کنند و تنها بدین عنوان که «روایت شده» یا «از امام - علیه‌السلام - نقل گردیده» یا «در روایتی آمده است» یا «در فلان کتاب این روایت آمده که...» و مانند آن، روایاتِ مذکور و مضامینِ سودمند و ارشادگراشان را مطرح کنند (نگر: ۴۶/۱ و ۱۰۴ و ۲۸۵ و ۲۸۶ و ۲۸۷ و ۲۹۵).

توجه به این راه حل بسیار مهم است؛ به ویژه از آن روی که شمار این گونه روایاتِ سودمند کم نیست و چشم پوشیدن از آنها - تنها به خاطر سَنَد - لطمه بزرگی به میراث و فرهنگِ دینی وارد می‌آورد. صاحبِ مشرعه نیز خود بدین کثرت و اهمیّتِ خستوست و حتی برخی روایات را که از حیث سَنَد غیر معتبر می‌داند با اعجاب و علاقه و تصریح به عدم اعتبارِ سَنَدیشان می‌آورد و خواننده را به تعالیمِ عالی مندرج در آنها توجه می‌دهد (نگر: ۳۳/۱ و ۵۰ و ۵۱).

احیاناً در مواردی که در اعتبارِ سَنَد یک خبر آشکارا تردید یا تخطئه‌ای به میان آورده یا نسبتِ متن آن را مشکوک خوانده، باز به نافع بودن محتوای آن تصریح کرده و حتی به مطالعه آن توصیه نموده است.

درباره خبرِ مشتهر به توحیدِ مفضّل بن عمر می‌گوید: «این خبر مُرسَل است و دو راوی نخست آن، محمد بن سنان و مفضّل - بر خلافِ نظرِ مؤلفِ علامه [= مرحوم مجلسی] و گروهی، و موافقِ نظرِ گروهی دیگر - ضعیف یا مجهول‌اند. به هر روی مباحثی شریف و مفید در موضوعِ معرفتِ آفریدگار جهان در این خبرِ طولانی آمده است و مؤمنان را می‌سزد از آن بهره برند.» (نقل به معنا از: ص ۱۰۵).
 کما اینکه درباره خبرِ مشتهر به اهلِ بَجَه می‌گوید: «گمان من از عبارات این خبر آن است که از گفتارِ حضرتِ صادق - علیه‌السلام - نباشد، بلکه گفتارِ یکی از علما [ی غیر معصوم] باشد و هم‌چنین احتمال می‌رود ماجرای طیبِ هندی و اهلِ بَجَه او به نحوِ قصه آمده باشد تا مطالعه این بحثِ علمی دقیق بر خوانندگان سهل گردد؛ واللّه العالم» (نقل به معنا از: ص ۱۰۵).

بماند که اساساً بخشی از حساسیتهای سَنَدکاوانه صاحبِ مشرعه را باید از نقاطِ ضعف و حتی مبانیِ خطَر آفرین شیوه او تلقی کرد، زیرا چنان که اهل این فن همه می‌دانند - نقدِ سَنَدی حدیث یکی از راههای ارزیابی آن است - و نه تنها راه - که در مواردی هم از بُن محلّ اعتنا نیست.

صاحبِ مشرعه خود در تعلیق بر باب «جوامع التَّوْحِيدِ» بحار می‌گوید:

«و اینک به دور از مبالغه و عصبیت و غلو به خوانندگان محقق می‌گویم که آنچه از امیرالمؤمنین و اولاد او، امامانِ عترت - علیهم‌السلام - در این موضوعات به ما رسیده است در گفتار اربابِ مِلَل و ادیان و پیشوایانِ مذاهبِ اسلامی و در لسانِ حکمایِ مشاء و اشراق یافت نمی‌شود. هر که مُنْکِر است باید در بابِ معرفتِ خداوند و توحیدِ او خطبه و گفتاری از اینان نشان دهد که به خطبه‌ها و گفتارِ امامانِ عترت - علیهم‌السلام - مانده باشد.

این خطبه‌ها و کلمات از اختصاصات و ویژگیهای آن بزرگواران است که اهل‌بیت و اوصیای خاتم النبیین و سید المرسلین - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - اند، و همانا بزرگ‌ترین معجزهٔ پیامبر اکرم و حقیقتِ دینِ اسلام و قوی‌ترین دلیل بر این که ایشان اوصیای نبی‌اند و امامتشان امتدادِ نبوتِ پیامبر خاتم - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ... .

پس بر الهیانِ افاضلِ بشر است که بدین گوهرهای بیش‌بهای بی‌همتا در نگرند... فلسفهٔ قدیم یونانی و فلسفهٔ معاصرِ غربی و حتی حکمتِ موسوم به متعالیه، کجا، و نهج‌البلاغه و کلماتی که از زبانِ بابِ مدینهٔ علم و حکمتِ پیامبر صدور یافته است، کجا؟ آری، اِنَّ التَّرَابُ مِنْ رَبِّ الْاَرْبَابِ؟ روایاتِ این باب جمعاً از ضعف یا نقاش و خلل خالی نیست، لیک بعضی از متون این روایات، سند و صدور آن را صحیح و مُسْتَمَّ می‌دارد. از یکی از علمای معاصر - که رحمتِ خدا بر او باد - دربارهٔ سندِ نیایش صباح سؤال شده بود و او در پاسخ گفته بود: «یا مَنْ دَلَّ عَلٰى ذَاتِهِ بَدَاثَةٍ» (۱۳۳/۱ و ۱۳۴).

تأکید ما بر همین واپسین بخشِ سخنِ صاحبِ مشرعه است و ناقدانِ حدیث از دیرباز بر این تأکید ورزیده‌اند که راههای مختلفی برای اعتماد بر بعضی احادیث و حتی وثوق به صدورِ یک حدیث وجود دارد. خودِ مؤلفِ مشرعه نیز احياناً از این راهها غفلت نورزیده است.

مؤلفِ مشرعه حدیثِ نبوی مشهور «طَلِبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ» را آورده و گفته است: «این حدیث به الفاظ و اسانیدِ متعدّد که یکی از آن اسانید هم صحیح نیست نقل شده است و علّامه جلال‌الدین سیوطی گفته است که این حدیث را (از اهل سنت) سی طریق است و یکی از آن طرق هم صحیح نیست. این اتفاقِ عجیبی است.

به هر روی تعدّدِ طُرُقِ آن نزد ما و نزد ایشان، موجبِ وثوق به صدورِ آن از سرورمان رسولِ خدا - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - است...» (۴۲/۱ و ۴۳).

صاحبِ مشرعه می‌گوید: «پذیرفتن هر روایتی ولو آنکه در کافی آمده باشد روا نیست؛ و این را که گفته شده: مناقشه در اسانیدِ روایاتِ کافی حرفهٔ عاجز است، ما این‌گونه پاسخ می‌دهیم که: اغماض از ضعفِ اسنادِ کافی از خوفِ عاجز است.» (۴۴۰/۱).

در تذلیل و تکمیل این سخن باید گفت: هر چند نقدِ سَنَدی اخبارِ سودمند است نباید از یاد بُرد که در احادیثِ عقیدتی و نیایشها و مانند آنها - چنان که خودِ صاحبِ مشرعه نیز احياناً توجه کرده و توجه داده است - اهمّیتِ نقدِ سَنَدی بسیار کمتر از احادیثِ احکام و فقهیات است؛ در این موارد معایر و سنجه‌های پر اهمّیتِ دیگری هست که گاه از نقدِ سَنَدی نیز اهمّیتِ بسیار بیشتری دارد. مناسب است در اینجا سخنی از محدّثِ دانشورِ معاصر، استاذنا العالمة و شیخنا فی الإجازة، آیت‌الله سید محمد رضا حسینی جلالی - دامتِ إفاضاته - بیاوریم:

«(نمونه راه) بخشِ اصول از کافی بر احادیثی احتوا دارد که مربوط به قضایای عقیدتی هستند و همچنین موضوعاتی چون تواریخ و احوال ائمه - علیهم‌السلام - و رخدادهای زندگی ایشان که با تعبّدِ شرعی در پیوند نیست.

دانسته است که ارزیابی سَنَد و حاجتِ آن به نقدِ رجالی (از رهگذرِ توثیق یا جرحِ راویان)، تنها در مقامِ اثباتِ حکمِ شرعی لازم است تا به آن تعبّد ورزیده شود، زیرا طریقِ ارزیابی حدیث برای رسیدن به تعبّد، متوقف است بر ارزیابی سَنَدی آن. حال آنکه در بابِ قضایای اعتقادی و موضوعاتِ بیرونی امکانِ تعبّد وجود ندارد، زیرا این قضايا و موضوعات از احکامِ شرعی نیستند و مراد از این احادیث تعبّد به مدلولشان و پیروی از امام در مورد آنها، نیست، بلکه مطلوبِ اساسی از آنها، همانا پذیرش و باورِ قلبی و یقین است و هیچ یک از این جمله با خبرِ واحد حاصل نمی‌شود، حتی اگر سَنَد آن صحیح باشد و نیز به حجّیت و اعتبارِ آن قائل شویم؛ زیرا با این حساب علم‌آور نیست و تنها برای عملِ معتبر است.

آری؛ حاجتِ علما به نقلِ احادیثی که در ابوابِ اصولِ اعتقادی روایت گردیده است، صرفاً از حیثِ استرشاد به آنها و واقف شدن از خلالِ آنها بر اسلوبهای استدلال و طُرُقِ قویم و استواری است که ائمه‌اهلبیت - علیهم‌السلام - در پذیراندن و اثباتِ استدلالی آن اصول، پی می‌گرفته‌اند. در چنین مواردی، مادام که محتوای حدیث وافی بدان مقصود باشد و آن مضمون را به ذهن و فکر آدمی بپذیراند، فرقی نمی‌کند سَنَدِ حدیثِ واجدِ این مضمون، صحیح باشد یا ضعیف. تشکیک در سَنَدِ حدیثی هم که محتوای آن پذیرش‌آور و قانع‌کننده بوده است، پذیرش و باور بر آمده از دلیلِ مندرج در آن حدیث را از میان نمی‌برد.

موضوعاتِ بیرونی - چون تواریخ و سنواتِ عمر و اخبارِ سیره - نیز چُنین‌اند و در آنها چیزی که بدان تعبّد ورزیده شود نیست تا موردِ مناقشهٔ سَنَدی قرار گیرد. اینها اموری ممکن است که در پذیرفتن آنها و نفی احتمالِ دیگر در این ابواب، همین کافی است که از آنها خبر رسیده باشد. هر گاه اصلی مُحکّم یا فرعی مقبول، از پذیرشِ محتوای این خبر ممانعت نکند، و مخالفتی واضح بر پذیرفتن آن مترتب نشود، یا دلائلی معارضه‌گر بر خلافِ آن دلالت نمایند، همان خبرِ واحد کافی است که واقعِ شدتش را ممکن بدانیم.

هرگاه نیز به اعتبار کثرت ورود اخبار در این باب یا توافقی آنها، یا صدور چنین خبری از اهل فن^۴ متخصص در آن علم، یا قرائن و مناسبات مقارن دیگری از این دست، وقوع آن بر ظن غالب شود، همین برای پذیرفتن و پایبندی به آن کفایت می‌کند.»^۵

کوتاه سخن اینکه هم در حوزه عقاید و هم تاریخ^۶ و هم پاره‌ای از دیگر اجزای فرهنگ دینی (مانند «سنن» که در باب «ادلّه»ی آنها «تسامح» می‌رود)، اولاً، نحوه نقد اخبار و احادیث متفاوت است، و ثانیاً، ارزیابی سندی حدیث چندان محوریت ندارد.

صاحب مشرعه بحار الأنوار در مواردی به این تفاوت ملاکها و معاییر توجه کرده است، ولی در مواردی هم به نظر می‌رسد سخت تحت تأثیر شیوه نقد رجالی و ارزیابی سندی واقع شده و در مواضعی که نباید بر این سنجها تأکید زیاده روا داشته، والله أعلم.

۷. غالب کسانی که در یکی دو سده اخیر ملاحظاتی انتقادی را درباره علامه مجلسی - رُوخ الله رُوخه - و بحار الأنوار مجال طرح داده‌اند، مع‌الأسف به دو نقص مهم دچار بوده‌اند:

یکی آنکه، تخصص یا احیاناً سررشته‌ای از دانشهای اسلامی و سنت علمی شیعی نداشته‌اند. دوم آنکه به ناروا زبان به طعن مؤلف و مؤلف گشوده‌اند و گاه به عنوان حمله به مجلسی و بحار کینه قلبی خویشتن را نسبت به اساس دینت پوشیده داشته و در عین حال دل بیمارشان را قدری تشقی داده‌اند. خوشبختانه صاحب مشرعه بحار الأنوار از این دو نقص بنیادین برکنار است، زیرا اولاً خود فقیه و اسلام‌پژوه است و ثانیاً مجلسی بزرگ و بحار تابناک وی را به دیده تعظیم و تبجیل می‌نگرد. درست از همین رو در مشرعه می‌نگارد - و اینک عین الفاظ و عبارت او:

«...من الواضح ان الموسوعة الشریعة بحار الأنوار للعلامة المتتبع و البخانة المؤید بتوفیق الله تعالی، الشیخ محمد باقر المجلسی - سلام الله علیه یوم ولد و یوم توفی و یوم یبعث حیاً - مشتملة علی معظم کلیات العقائد الدینیة و المذهبیة و المعارف الإسلامیة و الأصول الأخلاقیة، و علی ما صدر من أئمة أهل البیت - سلام الله علیهم أجمعین - فی مختلف الأمور.

هی کتاب لا غنی [عنه] لأحد من المحققین و المتکلمین. المؤلفین. المرؤجین من الطائفة الإمامیة؛ فإنه لا نظیر له فیما عندنا من الكتب الموجودة فی الأحادیث المبارکة فی غیر ما یتعلق بالأحادیث الواردة فی الفقه...» (۵/۱ و ۶)؛ «فالله یرحم العلامة المؤلف حیث أتحف أهل العلم بتتبعه و تعبه أحسن تحفة...» (۳۲۸/۱)؛ «و له مؤلفات عدیده مفیده. ذلك فضل الله یؤتیه من یشاء.» (۴۰۴/۱) «...کفی للعلامة مجلسی - رحمة الله - فخراً و شرفاً و عزةً أن یرحمه الله کثیراً هذا سنداً قویاً و برهاناً قاطعاً لصحة دین الإسلام و مذهب الشیعة من طریق النقل... فرحمة الله علیه و علی من قبله من محدثینا الأعظم الثقات الأمانة... و رضوانه و تحیاته» (۲۱۶/۲).

این تبجیل و گرامیداشت منافاتی با مواجهه ناقدانه ندارد و صاحبِ مشرعه بحار الأنوار غالباً نه نقد بحار را دستمایه خوارداشت مقام مجلسی - طاب ثراه - ساخته و نه بزرگداشت مجلسی را زمینه بر خورد غیر ناقدانه و مقلدانه با نگرشها و نگارشهای او و تسلیم گزاف آلود در برابر مآثورات و منقولات موجود در بحار (که حتی خود مرحوم مجلسی هم ادعای وثوق به صدور همه آنها را نداشته).^۶

صاحب مشرعه می گوید:

«بیشترین روایاتی که در بحار آورده شده و نقل گردیده، از حیث سند غیر معتبر است... و این نه موجب وحشت است و نه مؤلف بحار در این باب بدعتی نهاده؛ بلکه شیوه جمیع محدثان بزرگ، و حتی صاحبان کتابهای معتبر و پیشینیانمان مانند برقی و صفار و علی بن ابراهیم و حسین بن سعید و دیگران - رَحْمَهُمُ اللَّهُ رَحْمَةً وَاسِعَةً - همین بوده است و هیچ کتاب حدیثی دستیاب نمی گردد که در آن به احادیث معتبر از حیث سند بسنده شده باشد ولو آنکه بعضی مصححان به حسب اجتهاد خویش ادعا کرده باشند روایات کتاب ایشان صحیح است.

نقل روایات غیر معتبر [از حیث سند]، یک مفسده دارد و دو فائده:

فائده نخست آن است که گاه روایات غیر معتبر به تواتر معنوی یا اجمالی می رسند و در پی آن به قدر مشترک روایات تمسک می شود ... -

فائده دوم آن است که اگر روایات غیر معتبر از حیث سند، محفوظ به قرینه ای (یا قرائنی) شوند که موجب اطمینان به صدور آنها گردد - به خاطر حجیت اطمینان نزد عقلا... بر آنها اعتماد می شود. و اما مفسده آن است که بیشترین اهل علم - تا چه رسد به غیر اهل علم - بی آنکه به عدم اعتبار اسانید... التفات کنند، بر متون روایات اعتماد می نمایند، و حتی شماری از عالمان محیط به دانش رجال و احوال راویان نیز... دوست ندارند به عدم حجیت خیر واحد خالی از قرینه ای که جمیع روات آن نیز صادق نیستند تصریح نمایند و قصور سندی آن را در مقام استدلال مُهْمَل می نهند... و بسیاری از مبلغان و نویسندگان تقلیدپیشه را می بینی که منقولات غلات و کاذبان و مجهولان را سخنان پیامبر خدا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - و اوصیای پاک آن حضرت می دانند، چنان که گویی به مُجَرَّد وجود این سخنان در بحار الأنوار یا دیگر کتابها، آن سنت قطعی و در اعتبار و اعتماد همسان آیات قرآنی اند، و از این رو بر منابر و در کتابها و مجلات و... آنها را با تعابیری فصیح و بلیغ و کلماتی گیرا و شیرین که چو نان سحر در نفوس خوانندگان و شنوندگان مؤثر می افتد، ترویج می کنند... و عوام الناس از مسلمین و مؤمنین باور می دارند که آن سخنان از حاق دین و متن شریعت و صدور یافته از لسان رسول الله - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - و اوصیای جانشین آن حضرت - عَلَيْهِمُ السَّلَام - است...» (۹/۱ و ۱۰).

می گویم: مفسده مذکور - چنانکه هویدا است - ناشی از ذات این اخبار نیست بلکه در بستر مواجهه غیر عالمانه با این اخبار زاده می شود. اصولاً مواجهه غیر عالمانه با هر نص دینی، حتی نصوص قطعی الصدور (مانند آیات قرآن)، مفسده خیز است و نمی توان بابت این مفاسد مثلاً بر نقل و نشر

نصوص قطعی الصدور خُرده گرفت، و نمونه را، چون مراجعه غیر محتاطانه به قرآن نیز احياناً به تفسیر به رأی می‌انجامد، عموم را از تدبیر در کتاب‌الله نهی کرد!

اعتراضها و اعتراض‌گونه‌های ناوارد از دست این فقره واپسین باز هم در مشرعه هست. صاحب مشرعه بر علامه مجلسی اعتراض کرده که چرا هیئت بطلمیوسی را در بحار راه داده و نوشته است: «مؤلف متتبع - رحمة الله - را صحیح آن بود که در مانند این کتاب بنا بر فرضیه باطل بطلمیوسی به آسمانها نپردازد» (۲۶۹/۲)؛ «کاش مؤلف علامه متتبع - رحمة الله - خود را با نقل مطالب نجومی و فرضیات بطلمیوسی به زحمت نمی‌انداخت تا کتاب السَّماء و العالم بحار این اندازه مبسوط نشود؛ زیرا بیشترین این مطالب در دو قرن گذشته (۱۹ و ۲۰) از رهگذر علوم جدید باطل گردیده و امروزه هیچ مورد استفاده نیست.» (۲۷۰/۲).

می‌نویسم: خُرده‌ای که صاحب مشرعه بر علامه مجلسی گرفته، در غایت غرابت است! صاحب مشرعه فرضیات بطلمیوسی را باطل و بی‌فایده می‌داند، زیرا سه چهار قرن پس از علامه مجلسی می‌زید و از اکتشافات جدید بشری باختر است، ورنه همین فرضیات در روزگار تألیف بحار منبع و مدار اخترشناسی و آسمان‌نگری بود. آیا علامه مجلسی حق نداشته است بر آنچه علم در روزگار او مسلم می‌داشته اتکا کند؟ علی‌الخصوص در جایی که صاحب مشرعه خود در همین کتابش بر «علوم جدید» و دانش این‌روزگاری بشر تکیه می‌کند و بدان استناد می‌نماید؟!

البته جایی هم هست که صاحب مشرعه پذیرفتاریهای دور از انتظار نشان داده باشد. وی در موضعی - در عین خستویی به خیرت علامه مجلسی در دانش رجال و حدیث - پاره‌ای از انتظار رجالی و سَنَد شناختی مؤلف بحار/الأنوار را نقد می‌کند (نگر: ۴۲۴/۲ و ۴۲۶ و ۴۲۷) و این دور از انتظار نیست زیرا دائره اجتهاد در این باب فراخ است. آنچه دور از انتظار است و از صاحب مشرعه غریب می‌نماید، آن است که در مورد دیگر می‌گوید: «مؤلف [=مجلسی - رضوان الله تعالی علیه] بعض این روایات را موثق و صحیح خوانده و من به خاطر حُسن ظن به مؤلف اسانیدشان را مورد بررسی قرار نادم» (۴۲۴/۲).

می‌گویم: چُنین استنادی به «حُسن ظن» از جانب صاحب مشرعه به چه معنی است؟ آیا او نیست که در کتابش تأکیدی بلیغ بر تحقیق مستقل و پرهیز از تقلید در این گونه مسائل دارد و گاه دامنه مناقشات تحقیقی را تا سر حدّ وسواس و افراط می‌گسترَد؟

افزون بر این چرا یکجا بررسی اجتهادی می‌کند و نظر مرحوم مجلسی را به نقد می‌کشد و جای دیگر حُسن ظن به مرحوم مجلسی را در همان فن مایه دست کشیدن از نقد و تحقیق قرار می‌دهد؟ او خود در مشرعه بحار/الأنوار نوشته است: «محقق را پذیرفتن سخن دیگران از روی تقلید و تلقین سزاوار نیست؛ بلکه یا باید از روی تحقیق نظری را برگزیند یا فروتنانه توقّف نماید تا خداوند اندیشه‌ای را روشنی بخشد» (۱۴۵/۲).

باری لحنِ صاحبِ مشرعه در انتقاد از علامهٔ مجلسی - رضوانُ اللهِ علیه - گاه صبغه‌ای نامنصفانه می‌گیرد.

نمونه را، یک‌جا می‌نویسد: «در آخرِ باب، حدیثی طولانی و مُرسل... در اوصافِ امام آمده، شماری از جمله‌هایش گواهی می‌دهد سخنِ یکی از اهلِ علم است که آن را برای ترویجِ پندار و انگارهٔ خود به امیرمؤمنان نسبت داده، و تعجب از مجلسی - رحمةُ الله - است که هر کلامِ منسوب به یکی از امامان - علیهم‌السلام - را می‌پذیرد آنگاه واعظان و مبلغان بر آن اعتماد می‌کنند؛ زیرا در بحارِ او مذکور گردیده است!» (۴۵۰/۱).

می‌نویسم: زهی بی‌انصافی در متهم داشتنِ علامهٔ مجلسی به پذیرفتنِ هر کلامِ منسوب! چنین سخنی از هر که یک بارِ *مرآة العقول* را تصفح کرده و تردید و تشکیک‌های علامهٔ مجلسی را در بابِ برخی اخبار در همین بحار دیده و از طرح نگارشِ مستدرکِ بحارِ الأنوار که خودِ صاحبِ بحارِ ریخته بوده آگاه باشد، دور است، تا چه رسد به کسی که بر بحارِ تعلیقه می‌نویسد!

صاحبِ مشرعه خُرده‌گیرانه می‌نویسد: «مجلسی - رحمةُ الله علیه - جملاتی از کتابِ مصباحِ الشریعة را نقل کرده و به امامِ صادق - علیه‌السلام - نسبت داده است لیک این جملات بتمامها گواهی می‌دهند که از یکی از اهلِ علم [غیر معصوم]، بلکه از یکی از صوفیه‌اند و خود مؤلف هم - چنان که در مقدمهٔ کتابش گفته است - در نسبتِ آنها به امام - علیه‌السلام - شک دارد؛ پس نقلِ آنها در این کتاب محلّ تأسف است.» (نقل به معنا از: صص ۱۰۳ و ۱۰۴).

می‌گویم: از این باب بر مرحومِ مجلسی ملامتی نیست. او بنا بر ضرورتِ منهجی و وظیفهٔ موسوعه‌نگارانه‌اش باید مطالبِ مصباحِ الشریعة را در موسوعهٔ خود درج می‌کرده و بنا بر احتیاطِ عالمانه و وظیفهٔ محدثانه‌اش باید تردیدِ خود را در انتسابِ مصباح به امامِ صادق - علیه‌السلام - مورد تصریح قرار می‌داده است. علامهٔ مجلسی در هیچ‌یک از این دو جهت قُصوری نورزیده است. در جایی که هدفِ او تألیفِ یک موسوعه و مجموعه از اخبارِ منسوب بوده و به صحتِ انتسابِ آنها ملتزم نگردیده، آیا بجاست صاحبِ مشرعه که نسبتِ مصباح را به معصوم - علیه‌السلام - مخدوش می‌داند، از کارِ مجلسی این‌گونه اظهارِ تأسف کند؟ موجبِ تأسف و مستحقّ ملامت، کار کسانی است که بدون تحقیق و تدقیق هر آنچه را در بحار آمده باشد به اهل‌بیت - علیهم‌السلام - نسبت دهند. در این باب نیز مرحومِ مجلسی مقصّر نیست. (بلا تشبیه، و العیادُ بالله) اگر کسی «لا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ» را بخواند، آن‌گاه «وَأَنْتُمْ سُكَارَى» را نبیند، تقصیری متوجهِ قرآنِ کریم است؟!

صاحبِ مشرعه تندی بیجا و ناروایی هم در حقِ ناسخِ «تفسیر عیاشی» به کار برده و یکجا که روایتی مُسند از «تفسیر عیاشی» را موردِ اشارت قرار داده گفته است:

«این روایت از نادرات است که مُسند است و ناسخِ جاهلِ اسامی رُواتِ آن را حذف نکرده»

می‌نویسم: راستی ناسخ «تفسیر عیاشی» چه جنایتی مرتکب شده که به خود جرأت دهیم او را این‌گونه «جاهل» بخوانیم؟!

به قول یکی از دانشوران معاصر «کسی که تفسیر عیاشی را برای خود تلخیص کرده است از کجا خبر داشت که در آینده اصل «تفسیر عیاشی» در حوادث از بین می‌رود و فقط کتاب او می‌ماند.»^۷ اگر خود صاحب مشرعه تنها بخشی از تقریرات استادان خویش را چاپ کند و یا قسمتی از یک نسخه خطی را رونویسی نماید و آنگاه باقی تقریرات یا اصل آن نسخه از بین برود، رواست او را تقبیح کنیم و «جاهل» اش بخوانیم؟! آیا در این صورت، او کار زشتی مرتکب شده یا ما؟! همه دیده‌وران امت بابت نگارش اختیار معرفة الرجال از شیخ الطائفة طوسی سپاسگزارند و می‌دانند که اگر این کار او نبود، شاید امروز همین اندازه از رجالنامه جلیل‌القدر کشتی را نیز در اختیار نداشتیم. آیا مفقود شدن اصل کشتی به ما اجازه می‌دهد شیخ الطائفة - رَضِيَ اللهُ عَنْهُ وَ أَرْضَاهُ - را بابت خدمتی که کرده مورد اهانت قرار دهیم؟!^۸

پیراستن مشرعه بحار الأنوار از بین ناسنجیده‌گوییها و پاره‌ای تندبهای بی‌دلیل و ناروای دیگر، به غایت ضروریست.

شاید اگر شیوه تند و تیز صاحب مشرعه را اتخاذ می‌کردیم، باید مثلاً بابت ارجاع وی به یکی از آثار ذبیح‌الله منصورى (۱۷۰/۲) - که حالی غیر قابل استناد و تخیل‌آمیز نوشته‌های وی بر اهل فضل معلوم است - به او پرخاش می‌کردیم و ملامتهایی به مراتب گران‌تر از آنچه او در حق برخی محدثان روا داشته بر او می‌راندیم و «سادگی او را از سادگی محدثان» (رسالة المحدثین) - که وی از آن دم زده (۱۲۵/۲) - بیشتر می‌دانستیم! سخن دراز کشید...

صاحب مشرعه بحار الأنوار در مواضع مختلفی از کتابش به اعتراض بر مؤلف بحار الأنوار یا مناقشه با وی پرداخته که حتی اشارتی فهرست‌وار به همه این فقرات از حوصله این یادداشت بیرون است؛ فقراتی مانند:

اعتراض بر تفسیر علامه مجلسی - رحمه الله عليه - از الأمر بین الأمرین (۱۳۶/۱)، مناقشه با مرحوم مجلسی - طاب ثراه - بر سر قول شیخ بهایی - قُدَسَ سِرُّهُ - درباره تجسّم اعمال (۱۹۵/۱) و (۱۹۶)، اعتراض بر علامه مجلسی - قُدَسَ اللهُ رُوحَهُ - در نوع تلقی اش از فصاحت نبوی (۳۱۷/۱ و ۳۱۸)، خرده‌گیری بر علامه مجلسی و گروهی دیگر از عالمان شیعه - رضوانُ اللهُ عليهم أجمعين - مبنی بر عدم التزام کافی به «تقیّه» در مکتوباتشان (۶۴/۱)...

پرداختن به یکایک این موارد و داوری میان صاحب بحار و صاحب مشرعه - که آنها به روشن‌تر شدن آفاق میراث حدیث شیعه خواهد انجامید - وظیفه‌ای فرهنگی است که طالب علمان حوزه‌های علمیّه و ارباب تدریس و تحقیق و نظر در این مباحث، باید بدان قیام کنند.

در فرجام این مقال جای آن است که سخنی را مشفقانه و فروتنانه با همخبرِ قگان و همصنفانِ حوزوی‌ام در میان بگذارم و آن اینکه سالهاست در حوزه‌های علوم دینی دروس «مقدمات» و «سطح» و «خارج» با استمرار و هیمنه تدریس می‌شوند و مجالس درس پرشمار تشکیل می‌گردد که در جای خود برکت و فائدت بسیار دارد. تعارض اقوال و اخبار و اختلاف آراء و فتاوی بررسی می‌شود ولی احياناً در مسائلی از دست سوراخ بودن ته آفتابه‌ای که بر محلّ متنجس گذاشته شود، و جواز فروش دهن متنجس، و کلب سلوقی، و تراؤج برای نزع بئر و ...! مُنْکِرِ واقِعیتِ این مسائل نیستیم و می‌دانیم که این مسائل هم به جای خود مطرح‌اند و نقد و بررسی و حلّشان لازم است؛ اما می‌پرسم - و دردمندانه و تنبّه‌جویانه می‌پرسم - که گمان می‌رود از آن احادیث که وضّاعان و جعّالان بنی امیه و فرقه‌های منحرف مانند نواصب و غلات می‌ساختند و در میان احادیث مسلمانان جاسازی می‌کردند، چند حدیث مربوط به سوراخ آفتابه و دهن متنجس و کلب سلوقی بوده باشد و چند حدیث مربوط به عقائد و تاریخ اسلام و معارف و آداب اجتماعی؟ در کدام یک از این دو سو، داعی تحریف بیشتر بوده و کدام تحریفات منافع بیشتری برای مُغْرِضان و اهل باطل فراهم می‌کرده است؟... پاسخ روشن است، و اینک که پاسخ روشن است، می‌پرسم: تا کی می‌خواهیم به سلف صالح اقتدا نکنیم و در برابر دهها درس خارج فقه و اصول و مکاسب و ...، چند درس خارج هم برای تحقیق در احادیث عقیدتی و تفسیری و اجتماعی و سیاسی تشکیل ندهیم و به جای حاشیه بر حاشیه و تعلیقه بر تعلیقه عَزْوَةُ الوُتْقَى افزودن، یک‌چند به ریسمان محکم حیات اسلامی - که تفقه همه جانبه در آیات و احادیث است - تمسک نکنیم و این بار بر اعتقادات صدوق و تصحیح الاعتقاد مفید و الشافی سید مرتضی و الغیبه‌ی شیخ طوسی و کشف المراد علامه حلی و شرح نهج البلاغه‌ی ابن میثم بحرانی و المَحْجَلَةُ البیضاء فیض کاشانی و حقّ الیقین علامه مجلسی و ریاض السالکین سید علی‌خان مدنی و جامع السعادات ملّا مهدی نراقی - رِضْوَانُ اللّهِ عَلَیْهِمْ أَجْمَعِینَ و أَفَاضَ اللّهُ عَلَیْنَا مِنْ بَرَکَاتِ مَرَاقِدِهِمُ الشَّرِیْفَةِ - تعلیقه زرنیم و حاشیه ننویسیم و...؟! «افسوس که این مزرعه را آب گرفته!»^۱ و یَحِقُّ عَلَیْنَا أَنْ نَقُولَ: «إِنَّا لِلّهِ وَإِنَّا إِلَیْهِ رَاجِعُونَ».

پی‌نوشت:

۱. نگارنده این سطور مع الأسف تاکنون چاپ چهارم بحوث را ندیده تا مشخصات دقیق آن را در اینجا درج کند. آنچه هم‌اکنون در دسترس من است چاپ دوم آن کتاب است.
۲. بماند که پاره‌ای از این تظلم‌های تفسیر نیز، موهوم و ادعایی است.
۳. نمونه را، چه اشکالی دارد - فرضاً - ثواب دعائی که مشتمل بر جملاتی قرآنی است از ختم خود قرآن بیشتر باشد؟ به عبارت دیگر چه اشکالی دارد خداوند بر قرائت این دعا با شکل و ترکیب خاص این جملات در آن پاداشی بزرگ معین کرده باشد و آن پاداش بیش از پاداش قرائت کل قرآن باشد که بر همان جملات اما در ترکیب و قالبی دیگر و تحت عنوانی دیگر اشمال دارد؟... راستی اینجا تعارضی هست؟... فَتَأْمَلْ جِدّاً.
۴. نگر: فصلنامه تراثنا، ش ۲۷، صص ۳۷ و ۲۸ (ترجمه متن کامل این رساله استاد جلالی را که گفتاوردی را از آن خواندید، ان شاءالله الرحمن - به زودی منتشر خواهیم کرد).

۵. درباره تفاوت اعتبار تاریخی با اعتبار ملحوظ در استنباط احکام شرعی، نیز نگر: *جَنَّةُ الماوی، الشَّيْخُ مُحَمَّدُ الحَسَنِ آلِ کاشف الغطاء، جمعه و رتبه و علق علیه: السَّيِّدُ مُحَمَّدُ عَلِيُّ قاضی الطَّباطبائی، چاپ اول، تبریز: مکتبه حقیقت، ۱۳۸۰ هـ - ق، صص ۲۱۹ و ۲۲۰.*
- ۶ نگر. *آشنایی با بحار الأنوار، احمد عابدی، ۱۳۷۸ هـ. ش. صص ۱۲۲ و ۱۲۳ (سخن مرحوم شعرانی).*
- پاره‌ای از سخنان استاد حجت الإسلام و المسلمین شیخ احمد عابدی - دام فضله - که در همین موضوع در *آشنایی با بحار الأنوار* مطرح فرموده‌اند، درخور مناقشه است و فعلاً ما بر سخنی که از مرحوم علامه آیت‌الله شعرانی - طالب نراه - نقل فرموده‌اند، اقتصار می‌کنیم و وارد جزئیات نمی‌شویم.
۷. رضا استادی، بیست مجلس پیرامون عهدنامه مالک اشتر، چاپ اول، تهران: دار الکتب الإسلامیة، ۱۳۷۹ هـ. ش، ص ۷۵.
۸. به جاست همین‌جا بگوییم:
- اگر علامه مجلسی هم در تألیف *بحار الأنوار* از بسیاری روایتهای چشم می‌پوشید و تنها روایات صحیح و معتبر را گردآوری می‌کرد، آیا همان کسانی که الآن اعتراض می‌کنند و از حضور روایتهای غیر معتبر در *بحار* شکایت دارند، اعتراض نمی‌کردند و نمی‌گفتند چرا سایر روایات را نقل نکرده تا به دست آیندگان برسد و ای بسا آیندگان به صحت و اعتبار پاره‌ای از آنچه مجلسی غیر معتبر پنداشته است پی می‌برند؟! (نقل به مضمون از: *آشنایی با بحار الأنوار، ص ۱۲۴*).
۹. از ادیب الممالک فراهانی است.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی